درآمدی بر طوطی نامه با جذابیت های امروزین

زاده گرجی، ابراهیم

r«طوطی‏نامه» در ایران از دیرباز، زبانزد است و در ادبیات فارسی به داستان‏هایی گفته می‏شود که راوی آن یک طوطی است. اصل و موطن این داستان‏ها هندوستان است؛ همان‏طور که طوطی ملیت هندی دارد. قبول هندی بودن «طوطی» را در ایران در شناسنامه آن ثبت کرده‏اند که بحث دیگری دارد. حافظ علیه‏الرحمه خوش گفته است.

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می‏رود

rاما «طوطی‏نامه» ای که محمل نوشتار ماست، دقیقاً اصل هندی آن نیست، بلکه بن مایه هندی دارد و در برگردان‏های مختلف بسیار حک و اصلاح و کم و زیاد شده است و مهر فرهنگ ایرانی هندی خورده است.

عنوان «طوطی‏نامه» در زبان مبدأ یعنی سانسکریت، «شوکه سپتتی» ) Suka-saptati)به معنی «هفتاد داستان(2) طوطی» است. تعداد حکایت‏های «طوطی‏نامه»ها را که عنوان دیگر آن «چهل طوطی» و «جواهرالاسمار» است متفاوت ثبت و ضبط کرده‏اند اما از «طوطی‏نامه»ای که سخن می‏گوییم، چنین مشخصاتی دارد.

تألیف ضیاء نخشبی است. (متولد اواخر نیمه دوم سده هفتم هجری قمری). نخشبی این اثر را در سال 037 از هجرت گذشته «مرتب» کرده است.

زهجرت هفتصد و سی بود آن شب

که این افسانه‏ها کردم مرتب(3)

مجموع حکایت‏های اصلی کار ضیاء نخشبی 52مورد است که در دل تعدادی از حکایت‏های اصلی حداقل یکی و حداکثر سه حکایت (گاهی بیشتر) فرعی آمده است. باید به این مجموعه، داستان‏های کوتاه «خجسته» قهرمان زن داستان را اضافه کرد که کمتر از تعداد انگشتان دست است.

طوطی‏نامه دارای چهارشخصیت ابتدایی است؛ یک مرد، یک زن (یک زوج) و دو پرنده. اصلی‏ترین و موءثرترین شخصیت و قهرمان مجموعه طوطی است که خود با تیزکردن اشتیاق «میمون» -مردخانه- برای سفر تجاری دریایی، وی را از خانه راهی دریا می‏کند. اما نقش طوطی، راوی حکایت‏ها و داستان‏ها، در پی سفارش مرد به زنش (خجسته) هنگام سفر گسترده و عمیق می‏شود.

مرد داستان را کلید می‏زند و پایان آن را با بازگشت از سفر و کشتن زن می‏بندد. در حقیقت داستان در یک حرکت حلقوی باز و بسته می‏شود.

مرد بازرگان سفارش می‏کند: «در غیبت من هر مهمی که تو (زن) را پیش آید باید که بی‏مشاورت این دو مرغ در آن سعی نکند و بی‏رخصت این دو جانور در آن اقدام ننمایی»(4)

از آن جا که «طوطی‏نامه» در ردیف کتاب‏های «مکرزنان» جای می‏گیرد، پس از رفتن شوهر به سفر بازرگانی، که باز طوطی شوق آن را در دل صاحبش بر می‏انگیزد، زن دل به جوانی می‏بندد و طبق وصیت شوهر، شبی را که قصد دیدار معشوق داشت، نزد شارک(4) برای مشورت رفت. شارک به صورت مستقیم بنای نصیحت و پند به زن را می‏گذارد، اما «خجسته»، زن میمون، که در مهلکه عشق بیگانه‏ای گرفتار شده است، تاب اندرزهای شارک را نیاورد، و سرنوشت شارک جزء ملاقات با مرگ نبود. خجسته شب دیگر نزد طوطی می‏رود. طوطی که از سرنوشت شارک عبرت گرفته است، خود را «از نیکخواهان او نمود و حکایتی را که موافق طبع او بود برگرفت و آن حکایت تا صبح بداشت و رفتن او در توقف افتاد. هر شب آن زن به طلب رخصت بر طوطی رفتی و طوطی افسانه‏ای گفتی و تا وقت صبح توقف شدی و مقصود زن فوت گشتی، تا پنجاه و دوشب که بازرگان از سفر باز آمد. طوطی صورت حال بازنمود. بازرگان بر فطانت او آفرین کرد و زن را بکشت.(5)»

rقصه‏گویی در «طوطی‏نامه» یادآور قصه‏گویی در «هزارویکشب» است با این تفاوت که در هزارویکشب قصه‏های شهرزاد به هم مرتبطند و شهرزاد آنها را به صورت دانه‏های تسبیح به هم اتصال داده تا خلیفه شیفته شنیدن نتواند از فکر پایان ماجرا رهایی یابد تا شهرزاد نیز زندگی خویش را تداوم بخشد، لذا شب‏ها یکی پس از دیگر می‏آیند و قصه هزارو یکشب ادامه می‏یابد. اما در «طوطی‏نامه» نوعی دیگری از نیاز آدمی به قصه و حکایت تجلی می‏یابد و «خجسته» هرشب برای چاره‏جویی جهت رسیدن به معشوق، به عشق دیگری مبتلا می‏گردد و آن شنیدن حکایت و داستانی تازه است از زبان طوطی. واقعیت امر این است که «خجسته» شیفته هنر داستان‏گویی و دلباخته دانستن رازهای سر به مهر است که طوطی هر شب گره‏هایی را باز می‏کند و اسراری را برای خجسته، همسر میمون، آشکار می‏سازد. وگرنه، وی می‏تواند بدون مشورت با طوطی پای از خانه بیرون نهد و دست به معشوق رساند. چگونه است که وی وصیت شوهر را در مشاوره با طوطی می‏پذیرد اما به خیانتی تن می‏دهد که خود و طوطی می‏دانند عملی زشت‏تر از ترک مشاورت با طوطی است.

rبه هر حال مشخصات کلی داستان چنین است:

-خجسته، هر شب قبل از بیرون رفتن از خانه، نزد طوطی می‏رود تا در آن باب با وی گفت‏وگو کند، و طوطی در لباس دوستی وی را به حادثه حکایتی سرگرم می‏کند و در لحظه فرارسیدن صبح و دمیدن آفتاب آن را به پایان می‏برد وزن را برمی‏انگیزد که به جانب محبوب رود اما دیگر دیر شده است و خورشید همه جا را نورباران کرده است.

-ماجرای طوطی وزن در قالب داستان با غروب آفتاب آغاز می‏شود و با دمیدن صبح پایان می‏یابد.

-طوطی هرگز زن را از رفتن به سوی معشوق باز نمی‏دارد و سر ضمیر خود را در مخالفت با اقدام به این گناه برملا نمی‏کند. بلکه او را ترغیب و تشویق به این کار و وفای به عهد می‏کند. اما تمهید قصه‏پردازی وی چنان است که زن نمی‏تواند، نیت خود را عملی کند.

-تفاوت شارک و طوطی در این جا آشکار می‏شود؛ شارک موعظه‏گرست و طوطی؛ هنرمند:

-پایان‏بندی قصه، در تمام 52حکایت یکسان است؛ «خجسته خواست تا همچنان کند... در حال غوغای روز برآمد و صبح چهره لمعانی بگشاد و رفتن او در توقف افتاد.»

قطعه: نخشبی خواست تا رود امشب

سوی خوبی که زد ز خوبی کوس

صبح از رفتنش بشد مانع

دشمن عاشقانست صبح و خروس»

-موءلف (نخشبی) در جاهای خاص دخالت آشکار در داستان می‏کند و بهره خویش از آن بر می‏گیرد و پیش‏کش مخاطب می‏کند. دخالت نخشبی همواره در جایی صورت می‏گیرد، که می‏تواند توجهی برانگیزد یا بهره اخلاقی برگیرد. این استفاده را به نام خویش نیز تمام می‏کند و آن را در قالب «قطعه» در دو بیت عرضه می‏دارد. تمام قطعه‏ها بی‏استثناء با مخاطب قرارگرفتن «نخشبی» آغاز می‏شود. نمونه؛

rنخشبی هرچه هست نافع به

شخص موذی بکن تو از خود دفع

سنگ با منفعت نکوتردان

ز آدمیئی که نیست او را نفع(6)

rنخشبی تا توان نکویی کن

کس چه داند چهاست نکویی

نیکویی راجزای بد ندهند

نیکویی را جزاست نیکویی(7)

rنخشبی عیب خود هنر مشمر

نیست این فعل درخور بنده

هر که او عیب خود هنر دانست

مرغ و ماهی برو کند خنده(8)

-زمان در چهارچوب اصلی هر داستان «شب تا صبح» است اما به دلیل استفاده از شیوه «داستان در داستان»، راوی گریز به گذشته‏ها می‏زند. اما این گذشته همواره گذشته‏ای مبهم و زمانی نامشخص است.

-راوی (طوطی) دانای کل است که داستان‏های اصلی را بیان می‏کند اما در داستان‏های فرعی گاهی راوی دانای کل است و گاهی سوم شخص و گاهی اول شخص.

یادآوری چند نکته دیگر هم بد نیست:

الف- «خجسته» -زن میمون که به سفر بازرگانی رفته- مخاطب طوطی، فقط مستمع نیست. حکمت‏هایی را در مواضعی و داستان‏هایی روایت می‏کند که بسیار کوتاهند. مانند داستان ابتدایی شب بیستم (ص175)، شب بیست و چهارم (ص207) و شب بیست و هفتم (ص239).

خجسته گاهی باطن چیز فهم و دانای خود را ظاهر می‏سازد. مثل مقدمه داستان شب سی و ششم (ص299): «خجسته شرمنده شکل و پشیمان‏وارتر، طوطی آمد و گفت: ای محرم سر و ای مایه بر، حکما چهارچیز را زشت گویند: کذب از حکما، و سبکی از عالمان، و بخیلی از توانگران، و بی‏شرمی از زنان. اکنون می‏خواهم که دست در آستین عفت زنم و پای در دامن عصمت کشم و ترک این شر گیرم و از این اندیشه فاسد خود باز آیم.»

ب- روایت داستان‏ها به یک صورت و قالب نیست؛ طرح معما، روایت ماجرا در قالب پرسش و پاسخ، نقل داستان‏هایی با زمینه‏های تاریخی واقعی، تخیلی و فراواقعی و ورود برخی حیوانات در داستان‏ها مجموعه را متنوع، خواندنی (شنیدنی) و دل‏انگیز و جذاب کرده است.

ج- خوشبختانه بسیاری از داستان‏های طوطی‏نامه، ظرفیت زیادی دارند تا به صورت امروزی با مختصات داستان مدرن بازسازی و روایت شوند. زیرا بسیاری از این قصه‏ها در بنیان‏های روحی و روانی آدمی ریشه دارند که ملغمه‏ای از دانایی‏ها و نادانی‏ها، آمال و آرزوها و حرص و قناعت و قدرت‏طلبی و بیش‏اندوزی و عشق و شهوت و دوستی و دشمنی است. آیا این ساختار در آدمیان امروز تغییر کرده است؟ هرگز. به همین دلیل این قصه‏ها همچنان خریدار و مخاطب جدی دارند و کم نیست داستان‏های طوطی‏نامه که از ظرفیت دراماتیک برای تئاتر و فیلمنامه برخوردارند. از جمله داستان‏های شب سیوم (ص، 35)، شب ششم (ص،53)، شب بیستم (ص571)و... متأسفانه آن گروه از نویسندگان و هنرمندان جامعه که آشنایی درست و آگاهانه از گنجینه‏های بی‏نظیر فرهنگ و ادب فارسی ندارند یا در تلاطم امواج ادبیات و هنر غرب گرفتارند، فقط می‏نالند که چرا جهانی نمی‏شوند. حال آن که مقلد از مقلد همواره بازپس می‏ماند.

د- داستان‏هایی که تک بعدی نیستند و به دلیل چند ساحتی بودن، تأویل پذیرند. موضوعی که در داستان‏نویسی مدرن، مورد توجه است. اما یکی از تفاوت‏های این دو را می‏توان در زبان آنان جست که بسیاری از استان‏های امروزی (مدرن) به تصنع می‏گرایند اما در داستان‏های کهن چنین اشکالی به ندرت مشاهده می‏شود، که ممکن است ناشی از روش (سبک) دوره خاص باشد.

پی‏نوشت‏ها:

1-طوطی‏نامه، ضیاء نخشبی، به اهتمام: دکتر فتح‏الله مجتبائی- دکتر غلامعلی آریا، چاپ اول: 1372، 3000نسخه، تهران، انتشارات منوچهری.

2-طوطی‏نامه، برای اطلاعات بیشتر به صفحه‏های نوزدهم تا بیست و یکم رجوع شود.

3-همان، ص، 437، بیت آخر.

4-پرنده‏ای است کوچک که مانند طوطی سخنگوست. مرغی است سیاه با خال‏های خاکستری و مانند طوطی سخن گوید و هم آواز خواند (لغت‏نامه دهخدا).

5-طوطی‏نامه، ص 60

6-همان، داستان شب ششم، ص 59.

7-همان، داستان شب نهم، ص 91.

8-همان، داستان شب بیست و سوم، ص 204.